

شکست دیپلماسی دفاعی  
در عادی‌سازی روابط با سوریه

در اواخر ماه می، پس از ۱۲ سال تعطیلی سفارت عربستان سعودی در دمشق، این کشور سفیر جدیدی را اعزام کرد. بازگشت سفیر عربستان به سوریه آخرین گام کشورهای عربی برای عادی‌سازی روابط با رژیم اسد است. سال ۲۰۱۸ امارات متحده عربی اولین کشوری بود که روابط خود را با دمشق دوباره از سر گرفت (با اینکه فقط سفیر خود را به سوریه فرستاد). اقدام امارات در جهت احیای رژیم می بود که از سال ۲۰۱۱ به دلیل سرکوب اعتراضات گسترده داخلی در منطقه طرد شده بود. دیگر بازیگران منطقه‌ای از جمله اردن و بحرین هم به تبع امارات روابطی را برقرار کردند اما پس از وقوع زلزله ویرانگر فوریه ۲۰۲۳ در جنوب ترکیه و شمال سوریه به عادی‌سازی روابط جنب و جوش واقعی بخشیده شد. چند ماه بعد، در ماه می، اتحادیه عرب به بازگشت عضویت سوریه رای داد و تعلیقی را که به سال ۲۰۱۱ برمی‌گردد، لغو کرد. علاوه بر آن، چندین کشور عربی از جمله اردن، عربستان سعودی، عراق، لبنان و مصر کمیته رابط را تشکیل دادند تا درباره بازگشت سوریه به جهان عرب از جمله ارائه حمایت‌های به‌شدت مورد نیاز مالی مذاکره کنند. از آن زمان، بشار اسد، رئیس‌جمهور سوریه به‌طور مرتب در همایش‌های منطقه‌ای شرکت کرده، از جمله نشست فوریتی نوامبر ۲۰۲۳ درباره غزه که خشونت اسرائیلی علیه فلسطینی‌ها را تقبیح کرده بود.

همسایگان سوریه عادی‌سازی روابط خود را با دمشق پس از سال‌ها انزوا و تحریم‌های شکننده‌ای که نتوانست تغییری در رفتار رژیم سوریه ایجاد کند، آغاز کردند. افزایش نگرانی‌ها از سرازیر شدن اثرات بحران اقتصادی سوریه در ثبات منطقه نیز دلیل دیگری بود. آنها معتقدند که شاید ایجاد انگیزه در قالب رویکرد گام به گام که برای رژیم اسد مزایایی را داشته باشد می‌تواند دستاوردهایی ایجاد کند. سه موضوع اصلی در برنامه کشورهای عربی به‌جسته‌اند: نیاز به ایجاد شرایطی که بازگشت امن پناهنجویان به سوریه را فراهم می‌کند، توقف یا حداقل محدود کردن تولید و قاچاق کاپتاگون مواد مخدری که وارد عربستان سعودی و دیگر کشورهای عربی می‌شود و احتمالی که بازگشت سوریه به کشورهای عربی در کنار پول کشورهای خلیج‌فارس می‌تواند نفوذ ایران در سوریه را کاهش دهد. با گذشت یک سال، عادی‌سازی روابط چه نتیجه‌ای داشته است؟ به جز به رسمیت شناختن و مشروعیت دادن به رژیم اسد این اقدامات هیچ نتیجه‌ای نداشته است. کشورهای عربی گام‌های یک‌جانبه‌ای را بدون انتظار هیچ‌گونه اقدام متقابل از اسد برداشتند. عادی‌سازی روابط هیچ پیشرفت چشمگیری به سمت اهداف اعضای کمیته رابط عرب نداشته است. پناهنجویانی که از لبنان به اجبار به سوریه بازگشتند در معرض شکنجه و زندان قرار دارند. اکثر پناهنجویان خطر بازگشت داوطلبانه را به جان نمی‌خرند. همچنان میزان بالایی از کاپتاگون از سراسر مرزهای سوریه خارج می‌شود که حمایت مستقیم و مشارکت برخی از مقامات از جمله برادر رئیس‌جمهور، ماهر اسد را داشته است. در نبود هیچ‌نوع تلاش جدی از سوی رژیم برای مقابله با قاچاق، اردن به تاسیسات تولیدی در داخل سوریه حمله کرده و پهپادهای حامل مواد مخدر را منهدم کرده است و همچنین نیروهای نظامی خود را برای مقابله با کارتل‌های قاچاق فرستاده که تلاش می‌کنند از مرز عبور کنند. ۷ می ۲۰۲۴، یک سال پس از احیای عضویت سوریه در اتحادیه عرب، کمیته رابط عرب در سوریه نشست‌های خود را تعلیق کرده است. در حالی که مکان نشست‌های آینده در بغداد اعلام شده‌اند اما هیچ تاریخی مشخص نشده است.

در حالی که سوریه همچنان در نشست‌های منطقه‌ای شرکت می‌کند که آخرین آن نشست اتحادیه عرب در منامه، پایتخت بحرین بود، سوال کوچکی وجود دارد مبنی بر اینکه اسد ترجیح می‌دهد با کشورهای همسایه روابط یک‌جانبه یا چندجانبه داشته باشد. حداقل این است که این رویکرد به اسد اجازه می‌دهد تا توسعه دیپلماتیک خود را در اولویت قرار دهد. برای آن دسته از کشورهای که انزوا و تحریم رژیم اسد را واکنش لازم در برابر اقداماتش می‌دانند، مثل نقش او در خشونت جمعی و جنایت علیه بشریت که شامل بیش از ۳۰۰ مورد استفاده از تسلیحات شیمیایی است، عدم ارائه اطلاعات درباره سرنوشت بیش از ۱۲۰ هزار نفر زندانی، مصادره سیستماتیک املاک افرادی که از کشور فرار کرده‌اند و در نهایت نقش او در تجارت کاپتاگون، عادی‌سازی روابط نتیجه‌ای جز باخت-باخت نبوده است.



مجید محمدشریفی

پژوهشگر مسائل بین‌الملل



**توماس فریدمن در مقام سخنگوی غیررسمی دولت بایدن و ویلیام برنز، رئیس سازمان سیا و اصلی‌ترین طرح سیاست خارجی بایدن با انتشار مقالاتی جداگانه به وجوهی از استراتژی آمریکا پرداخته بود. بر خلاف نظر فریدمن، اقدامات نظامی دولت نتانیاوهو نه تنها مانعی بر سر راه اجرای استراتژی کلان آمریکا در منطقه نیست بلکه مسیر اجرای آن را هموار می‌کند**

تحولات خاورمیانه آنچنان پرشتاب و پیش‌بینی‌ناپذیر جلوه می‌کند که تمامی سیاستمداران و تحلیل‌گران را به حیرت افکنده است. گویی ناقوس جنگ در خاورمیانه خاموشی نمی‌گیرد و هر دم در زهدان این سامان بحران پرور، جنگی دیگر در شرف زاده شدن است. هنوز از رویارویی مستقیم ایران و رژیم صهیونیستی در مقام خصم‌هایی آشتی‌ناپذیر دیری نگذشته است که بار دیگر، دست تجاوزکار اسرائیل این بار از آستین ترور اسماعیل هنیه، رهبر سیاسی حماس در تهران بیرون آمد. صرف‌نظر از چگونگی انجام این ترور و انگیزه‌های رژیم صهیونیستی از دست یازیدن به این جنایت، امر مهمی که التفات بدان ضروری می‌نماید این است که در پس هر بحران آفرینی که اکنون به‌گونه‌ای زنجیروار در منطقه در حال انجام است نباید تصویر بزرگ‌تر (Big Picture) استراتژی کلان آمریکا را نادیده گرفت. آمریکا در پی آن است تا از بحران غزه در مقام نقطه‌عطیفی برای انجام تغییرات در نظم امنیتی خاورمیانه بهره‌گیرد. این بحران تنها به منطقه خاورمیانه و یا جنگ اسرائیل با محور مقاومت محدود نمی‌شود، بلکه در آن می‌توان عناصر قوام‌بخش استراتژی کلان آمریکا برای تنظیم رقابت با چین را نیز مشاهده کرد. به نظر می‌رسد بحران غزه بنیان‌های مشروعی را برای اجرای این استراتژی کلان آمریکا در منطقه فراهم کرده است. این استراتژی شامل اجرای طرح‌های اقتصادی، سیاسی و امنیتی-نظامی است که در آن کاهش قدرت چین و از بین بردن بسترهای نفوذ جمهوری اسلامی ایران به عنوان مهم‌ترین اهداف در نظر گرفته شده‌اند. آمریکا و متحدان این کشور از یک سو بر آنند تا با پیشنهاد و اجرای طرح‌های جایگزین، طرح‌های اقتصادی و سیاسی چین همچون ابتکار جاده و کمربند را بی‌اثر و از سوی دیگر بنیان‌های سیاسی و امنیتی نفوذ ایران را تضعیف کنند. پیش از این توماس فریدمن در مقام سخنگوی غیررسمی دولت بایدن و ویلیام برنز، رئیس سازمان سیا و اصلی‌ترین طرح سیاست خارجی بایدن با انتشار مقالاتی جداگانه به وجوهی از این استراتژی پرداخته بودند. اکنون باردیگر توماس فریدمن با انتشار مقاله‌ای در نیویورک‌تایمز در پی ترور اسماعیل هنیه، رهبر سیاسی حماس در تهران، بر استراتژی کلان آمریکا در منطقه پرتویی افکنده است. نظر به اهمیت این نوشتار در ادامه ترجمه مقاله فریدمن به طور کامل عرضه و در پایان به ارزیابی آن خواهیم پرداخت. آنچه به اجمال و از باب اشاره می‌توان بدان پرداخت این است که بر خلاف نظر فریدمن، اقدامات نظامی دولت نتانیاوهو نه تنها مانعی بر سر راه اجرای استراتژی کلان آمریکا در منطقه نیست بلکه مسیر اجرای آن را هموار می‌کند. در بخش ارزیابی یا تمهید و تفصیل بیشتری به این ادعا خواهیم پرداخت. اکنون ترجمه مقاله فریدمن را از نظر می‌گذرانیم.

## به زودی ممکن است آمریکا در برابر ایران با انتخابی سرنوشت‌ساز مواجه شود

یکی از استوارترین قوانین من برای نوشتن گزارش‌های درباره خاورمیانه این است که گاه لازم است داستانی را دوباره حکایت کنید تا از این طریق، پرتویی بر آن افکنده و حوادث را با وضوح بیشتری، مشاهده کنید. من این تجربه را از جنگ ایران، اسرائیل، حماس و حزب‌الله با خود همراه دارم، جنگی که ممکن است به زودی پای آمریکا را نیز به میان کشد. اکنون دیگر به وضوح می‌توان دریافت که حمله غافلگیرکننده حماس به اسرائیل در ۷ اکتبر تا حدی ناشی از توسعه شهرک‌سازی‌های متهورانه اسرائیل، رفتار وحشیانه با آسرای فلسطینی و تجاوز به اماکن مذهبی مسلمانان در بیت‌المقدس بوده و بخشی دیگر در کارزار گسترده‌تر ایران برای بیرون راندن آمریکا از خاورمیانه و قرار دادن متحدان عرب و اسرائیلی آمریکا در گوشه رینگ، (پیش از آنکه ایران در چنین موقعیتی قرار گیرد) ریشه داشته است. به همین سبب اگر مناقشه گام به گام کنونی بین اسرائیل و ایران و گروه‌های نیابتی این کشور (حماس، حزب‌الله و حوثی‌ها) به جنگی تمام‌عیار بدل شود (جنگی که بی‌تردید اسرائیل نمی‌تواند برای مدتی طولانی به تنهایی بدان اقدام کند) ممکن است بایدن را با سرنوشت‌سازترین تصمیم ریاست‌جمهوری خود روبه‌رو سازد: اینکه آیا باید در کنار اسرائیل به جنگ با ایران ورود کند و برنامه هسته‌ای تهران را که بنیان اصلی شبکه راهبردی این کشور در منطقه است از بین برد؟ هدف ایران از ساخت این شبکه، وادار کردن آمریکا در مقام قدرتمندترین نیروی نظامی جهان به خروج از خاورمیانه است. افزون بر این، ایران بر آن است تا با وارد کردن زخم‌هایی گشوده به اسرائیل از طریق نیروهای نیابتی اش، این رژیم را به مرگ نزدیک‌تر سازد.

به مانند آلون پینکاس یکی از دیپلمات‌های سابق اسرائیل که روز پنجشنبه در هارنص نوشت، جای بسی شگفتی است که چرا نتانیاوهو اکنون در میانه مذاکرات حساس گروه‌گانی، اسماعیل هنیه، رهبر حماس را در تهران ترور

کرد؟ آمریکا نیز باید با چنین بینشی، همواره مراقب آنچه بنیامین نتانیاوهو، نخست‌وزیر اسرائیل انجام می‌دهد، باشد. آیا این ترور تنها بدین سبب انجام شد که نتانیاوهو، اسماعیل هنیه را مسئول کشتار مردم اسرائیل می‌دانست یا اینکه وی تعدماً بر آن است تا آتش جنگ با ایران را به امید ورود آمریکا بدان شعله‌ورتر سازد؛ یا اینکه نخست‌وزیر اسرائیل تنها در پی آن است تا افکار عمومی را از ناگامی ۷ اکتبر (فاجعه‌ای که تا به امروز پاسخگوئی آن نبوده است) منحرف سازد؟

در تمامی دوران هفده ساله نخست‌وزیری خود، بنیامین نتانیاوهو هم به پیشبرد منافع آمریکا در منطقه یاری رسانده و هم آن را تضعیف کرده است. حتی لحظه‌ای هم نمی‌توانم اعتماد کنم که نتانیاوهو منافع آمریکا و حتی منافع اسرائیل را بر ضرورت بقای سیاسی خود ترجیح داده باشد. با وجود این صداقت حکم می‌کند که تصدیق کنم، برخی موضوعات حتی اگر نتانیاوهو هم بدان‌ها باور داشته باشد، باز هم حقیقت دارند. یکی از آن موضوعات این است که ایران بزرگ‌ترین قدرت امپریالیستی ساکن خاورمیانه است؛ کشوری که می‌کوشد از طریق نیروهای نیابتی خود بر سیاست میلیون‌ها عرب ساکن در لبنان، سوریه، غزه، عراق و یمن مسلط شده و به‌رغم مخالفت بسیاری از مردمان این کشورها، پای آنان را به جنگ با اسرائیل بکشد. امروز هیچ‌یک از رهبران کشورهای عربی منطقه بدون ترس از کشته شدن نمی‌توانند تصمیمی علیه منافع جمهوری اسلامی ایران اتخاذ کنند. لبنان از ۳۰ اکتبر ۲۰۲۲ تاکنون نتوانسته رئیس‌جمهور خود را تعیین کند، این امر تا حد زیادی بدان سبب است که تهران اجازه نمی‌دهد یک میهن‌پرست لبنانی مستقل در آنجا مسئولیت داشته باشد. لبنان و سوریه ناچارند پس از درگذشت رئیس‌جمهور ایران در سقوط بالگرد، سه روز عزای عمومی اعلام کنند. بله، سه روز عزای عمومی برای رئیس‌جمهور یک کشور دیگر. برای این رخدادها تنها می‌توان یک نام را برگزید: امپریالیسم ایران.

در سویی دیگر، برخی موضوعات حتی اگر ایران هم بدان‌ها باور داشته باشد، حقیقت دارند. یکی از این موضوعات آن است که بایدن، آنتونی بلینکن و جیک سالیوان، در سکوت اما به‌گونه‌ای کارآمد برای مهار چین و منزوی کردن ایران، شبکه‌ای از اتحادهای گسترده را در چند سال گذشته تشکیل داده‌اند. گروه اقتصادی جدید

با نام U2-12 شامل هند، اسرائیل، امارات متحده عربی و ایالات متحده آمریکا و حتی مهمتر از آن، کریدور اقتصادی هند-خاورمیانه-اروپا، موسوم به IMEC از نمونه‌های این اتحادها هستند. کریدور IMEC با هدف تقویت روابط تجاری و تامین انرژی پایدارتر اتحادیه اروپا و هند با کمک متحدان ایالات متحده آمریکا در خلیج فارس، طراحی شده است. هدف از ساخت این کریدور، فراهم کردن مفری برای فرار هند از محاصره شدن از طریق ابتکار جاده و کمربند چین و همچنین تشکیل یک اتحاد ژئواکونومیک بزرگ و حامی آمریکا است؛ ساختاری که اتحادیه اروپا، عربستان سعودی و امارات متحده عربی را از طریق هند به یکدیگر متصل و ایران را نیز منزوی می‌کند. شرکای مؤسس IMEC آمریکا، اروپا، عربستان سعودی، هند، امارات متحده عربی، فرانسه، آلمان و ایتالیا هستند.

آمریکا بر آن بود تا با انعقاد یک معاهده دفاعی متقابل با عربستان سعودی به این ائتلاف‌های درهم‌تنیده وزن نظامی بدهد؛ طرحی که شامل عادی‌سازی روابط عربستان با اسرائیل نیز می‌شد؛ البته مشروط به اینکه اسرائیل نیز با طرح دو دولت و تشکیل دولت مستقل فلسطینی موافقت کند. اجرای این طرح در عمل بدان معنا بود که همه متحدان آمریکا در خاورمیانه شامل اردن، مصر، امارات متحده عربی، اسرائیل، عربستان سعودی و بحرین ائتلافی ضدایرانی را تشکیل خواهند داد.

ایران به خوبی می‌دانست که یا باید خطر منزوی شدن را پذیرا شود یا از اجرای طرح آمریکا جلوگیری کند. حماس نیز دریافته بود که باید از این طرح جلوگیری کند چراکه اجرای آن سبب ادغام اسرائیل در جهان اسلام به‌ویژه با مشارکت رقیب اصلی فلسطینی حماس یعنی تشکیلات خودگردان و عربستان سعودی می‌شد.

چگونه می‌دانیم که ایران چنین طرحی را باور کرده بود؟ کافی است به سخنان رهبر ایران چهار روز پیش از حمله حماس به اسرائیل توجه کنید. امروز خواندن این داستان در روزنامه تایمز اسرائیل از ۳ اکتبر ۲۰۲۳ بسیار تکان‌دهنده است:

رسانه‌های دولتی ایران در روز سه‌شنبه گزارش دادند، درحالی‌که عربستان سعودی در مقام رقیب منطقه‌ای ایران در پی عادی‌سازی روابط با اسرائیل است، رهبر ایران در

## جاده‌صاف

## چگونه جنگ غزه مسیر را برای اجرای استراتژی

